

# یسنامن دیدمت، خیالت راحت

«هادی کاهانی» هنگ گلایدر سوار نیشابوری که به عنوان نیروی داوطلب هلال احمر «یسنّا» را پیدا کرده بود از لحظات پرتنهایی می گوید که منجر به یافتن دختر ۴ساله کالاهای شد که یک ایران نگرانش بود



یک شنبه ۹ اردیبهشت بود؛ مادر در حال کار در مزرعه بود؛ در روستای «یلی بودراق» در کلاله استان گلستان، «یسنّا» ۴ ساله که چند ساعتی را کنار مادر بازی کرده بود، تشنه شده بود و چون مادرش آب نداشت، از او جدا شد. لحظاتی بعد او گم شده بود. از همان روز که «یسنّا» در آن مزرعه که ارتفاع محصولاتش بلندتر از قامت دخترک داستان ماست، گم شد نیروهای مردمی و داوطلبان نهادهای شهریهای مختلف کشور برای پیدا کردن «یسنّا» بسیج شدند تا این که عصر روز پنجشنبه «هادی

### شغلم ریخته گری است

«کاهانی» که بعداز عملیات جست و جویلافاصله برای شرکت در مراسم تحریم یکی از خویشاوندانش به شهرش بازگشته در لابه لای کارهایش دعوت به گفتوگوی ماراقبول می کند؛ از اومی خواهم قبل از آن که سراغ موضوع اصلی برویم کمی از خودش بگوید: «متولد ۱۳۶۲ هستم، حدود ۱۱ سال است که پرواز می کنم وپیش استادایبانه آموزش هنگ گلایدردیدم. شغل اصلی امریخته گری ذوب فلزات و تحویلنامت دیپلم است».

### پرواز بر فراز دماوند ریا

از اومی پرسم که چه شد از ریخته گری به پرواز با هنگ گلایدر رسید؟ می گوید: «بین علاقه و شغلم خیلی فاصله است و هیچ ربطی به هم ندارند ولی علاقه ام چیزی بوده که از بچگی با آن بزرگ شدم و در ذهنم بوده است که آن را به نتیجه برسانم. خدا را شکر هم به چیزهایی که می خواستم مثل پرواز دونفره، آموزش ش دادن، ترمال و تاپلند روی قله دماوند رسیدم». هر چند مشتاقم به موضوع یسنّا برسیم اما می خواهم قهرمان این قصه را بیشتر بشناسم؛ پس از کاهانی می خواهم ماجرای تاپلند روی دماوند را توضیح دهد که می گوید: «تیرماه سال ۱۴۰۱ از سایت امامزاده هاشم در ارتفاع ۲۲۰۰ متر بر سطح دریا تیک آف کردم، ارتفاع گرفتم و رفتم قله ای دوبرابر که پشت سرش است و ۸۰۰ یا ۱۰۰۰ متر تقریباً بالاتر است. از آن جادوباره ارتفاع گرفتم و روی گرمایی که به سمت بالا می رود سوار شدم و تقریباً روی ارتفاع ۴۳۰۰ بودم و به سمت قله دماوند و پلور رفتم. نزدیک پلور که رسیدم ارتفاعم روی ۳۲۰۰ متر شد و دوباره روی جریان های بالارونده کار کردم تا شرایطم بهتر شد و آمدم روی ضلع جنوب شرقی دماوند و خودم را به قله دماوند رساندم. یعنی ارتفاع ۵۷۰۰ متر را دیدم و با هنگ گلایدر بدون موتور چیزی حدود ۸۰، ۷۰ متر بالاتر از قله بودم. قصدم این بود که از قله دماوند چند دور بزنم و به سمت شمال بروم که برنامه ام را عوض کردم و روی قله تاپلند کردم. تاپلند کردن یعنی فرود روی قله یا ارتفاعات».

#### قصه عشق به پرواز

کاهانی علاقه اش به پرواز را این طور توضیح می دهد: «سال ۹۲ استارت کار را از من. من عاشق طبیعتم. می رفتم کوه و وقتی برمی گشتم یعنی از بلندی به سمت دشت می آمدم از روی این سنگ می پریدم روی آن سنگ. دست هایم را باز می کردم و حس پرواز و پرنده ها را می گرفتم. پرنده ها را می دیدم لذت می بردم. خلاصه جرقه اصلی اردیبهشت ماه سال ۹۲ زده شد و من گشتم که چطور می توانم این رویا را به حقیقت تبدیل کنم. تا این که استاد ایبانه را دیدم. مرداد ماه همان سال من در یک کلاس ۵نفره شروع کردم به آموزش دیدن. در ضمن من اصالتاً نیشابوری هستم اما تا دو سال پیش تهران بودم. در این مدت که به نیشابور آمدم یک تیم هنگ گلایدر تشکیل دادم و الان می توانم بگویم ۵۰ درصد هنگ گلایدر ایران در نیشابور است».

### پرواز با تجهیزات ۶۰۰ میلیون تومانی

کنجکاو هستم بدانم مسیر فعالیت در این تجربه یحان انگیز چگونه است که کاهانی می گوید: «از سال ۹۲ سه سال طول کشید تا پرواز را کامل یاد بگیرم و به عنوان خلبان مستقل پرواز کنم. سال ۹۶ گواهی نامه مربیگری ام را گرفتم و یک سال بعد شروع کردم اولین دوره آموزشی ام را گذاشتم. دوره آموزشی ۲۰ جلسه است. اگر بخواهیم این جلسات را فشرده بر گزار کنیم و هواهم باری کند یک ماه یا کمتر طول می کشد. اما اگر بخواهم رسمی باشد هفته ای

### احساس کردم می توانم به دیگران کمک کنم

اما کاهانی مسیر جالبی را برای داوطلب هلال احمر شدن طی کرده است. خودش ماجرا را این گونه تعریف می کند: «شما وقتی یک هارنس همراهتان است باید از بالای ارتفاع مانند کوه روی دشت فرود بیایید. وقتی پاور هارنس یا موتور را به این اضافه کنید می توانید از سطح زمین تیک آف کنید و نیازی نیست بروید روی بلندی. من اواخر سال ۹۹ یک پاور هارنس خریدم که آن هم جزو علایق و برنامه هایم بود. با آن پرواز کردم و سال گذشته به این نتیجه رسیدم که این وسیله به درد تجسس و موارد مشابه هم می خورد و با آن می توانم به مردم کشور کمک کنم. به طور مثال فرض کنید مشکلی برای یک منطقه کوهستانی پیش آمده؛ رفت و آمد هلی کوپتر سخت است، دسترسی نیست یا هزینه بر است. در چنین شرایطی با این وسیله می توانید حدود ۲۰ کیلوگرم وسیله را به چنین منطقه ای برسانید و برگردید. یا اگر نیازی به بازدید و تجسس بود از آن استفاده کرد».

### خبری که ایران را تکان داد

کاهانی و همسرش که برای نجات یسنّا نیشابور را افتاده بودند برای پیدا کردن روستا، کار دشواری نداشتند؛ خودش می گوید: «این خبر در کل ایران و حتی در دنیا پیچیده بود. جوری که من وقتی رسیدم کلاله و از یک نفر پرسیدم خودش آدرس را به ما داد. بهر حال من خودم را ساندن آن منطقه و از هلال احمر اسکان گرفتم. فردا صبح تا کایت را باز کردم ساعت ۸:۳۰ صبح بود. تیک آف کردم و دو ساعت طول کشید تا ضلع شمالی منطقه را کامل رویت واسکن کردم. رفتم سمت دشت بالای رودخانه و دشت چپ و خانم بابی سیم کامل با من در تماس بود. گفتند داخل رودخانه راهم نگاه کنید. ارتفاع را کم کردم که خطر زیادی داشت. ولی مهم نبود بر ایمر، رفتم. ممکن بود جایی فرود بیایم که ناهموار باشد. می توانستم خودم را سلامت بنشانم ولی ممکن بود لوازم به جایی بخورد و منهدم شود. با کایتم بشکند. یا وارد دره ای شوم که لبه های بالم بگیرد و بشکند. کل رودخانه را گشتم تا حدود ۲۰، ۱۵ کیلومتر بالاتر. بعد به سمت کوه رفتم و بالای کوه و شیار را گشتم. ضلع شمال را کامل گشتم. حتی چند تا مورد مشکوک دیدم و ارتفاع کم کردم؛ اما هیچ کدام یسنّا بودند».

### چشم های تیز بینی دارم

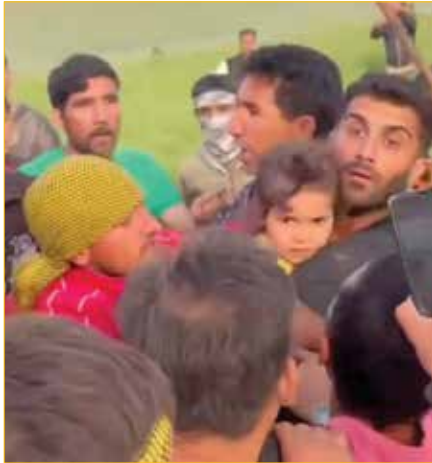
از کاهانی می پرسم آیا چین پرواز از دور بین کمک گرفته که می گوید: «من دور بین نصب کرده بودم ولی به امید آن نماندم که بعدا ببایم و فیلم را چک کنم. همان جا با چشم می دیدم، چون چشم های تیز بینی دارم. ۲ ساعت پرواز اولم طول کشید. بعد فردا آمدم و ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر دوباره تیک آف کردم. حدود ساعت ۵:۱۵ بود که در مزرعه کلازا به یک مورد برخوردم. برگ پرنده این بود که دقیق اسکن می کردم. مثلاً یکی در میان مناطق را نمی رفتم، بلکه مرتب همه جا را می گشتم و تا وقتی خیالم راحت نمی شدم قسمتی را راه نمی کردم که بروم قسمت بعدی. ۱۰ متری رفتم و ۱۰ متر برمی گشتم».

دو تا سه جلسه نهایتاً. هزینه آموزش الان برای دوره اول بین ۳۵ تا ۴۰ میلیون تومان است و اگر بخواهید لوازم کاملاً آکبند بخرید که برای حدود ۳۰ تا ۴۰ سال پرواز جواب می دهد حدود ۵۵۰ تا ۶۰۰ میلیون تومان هزینه دارد. اما ست دست دوم می توانم بگیرم. من در طول این سال ها نمایندگی چهار برند معروف دنیا را گرفتم و ۱۰ هنگ گلایدر آکبند و لوازم دست دوم پرواز را خریدم و یک جور هایی راه خرید کایت نو و دست دوم را باز کردم».

### تجسس هوایی

### آغاز می شود

«کاهانی» برای این که به شکل رسمی وارد این عرصه شود در یک مانور دشوار شرکت کرده است: «سال گذشته آقای مهدیان که خودشان جزو هنگ گلایدرهای فعال و عضو هلال احمر هستند از من پرسیدند در یک مانور مشترک شرکت می کنی؟ من هم موافقت کردم. آن جا به مسئولان ثابت کردم که می شود یک جور هایی از این وسیله استفاده کرد. اسمش را گذاشتم تجسس هوایی و برای من یک کارت موقت صادر شد. این در ذهن من بود تا چند روز قبل در فضای مجازی دیدم که دختری به اسم یسنّا گم شده است و من در ذهنم این جرقه خورد که الان وقتش است که من بروم و شاید بتوانم یک کاری انجام بدهم. ساعت ۱۱:۳۰ صبح این خبر را شنیدم و ساعت یک ظهر از نیشابور راه افتادم و ساعت حدوداً ۶:۳۰ عصر که هوأ تاریک شده بود به روستای یلی بدرآق رسیدم. برای رسیدن به این روستا باید از کلاله به سمت خالد نبی می رفتم».



### دخترکی بین گلزاهای بلند

لحن «کاهانی» هر چه به بحث پیدا کردن یسنّا نزدیک تر می شود هیجانی تر می شود و این طور ادامه می دهد که: «من بین های بالادست رامی گشتم که نزدیک تر شدم به جایی که بچه گم شده بود. حدود یک کیلومتر با جایی که بچه گم شده بود فاصله داشتم. ناگهان وسط گلزاهادیدم یک شی زرد هست و خوشه های اطرافش خویابده. احساس کردم یک خانم دراز کشیده و سلفی می گیرد. انگار گوشی دستش بود. ارتفاع را تا ۲۵ متر کم کردم که دیدم یک دختر بچه است بالباس زرد. فهمیدم خودش است. چند تا داد زدم، تکان نخورد. فکر کردم خدای نکرده مرده است. داشتم ارتفاع را شارژ می کردم که ببایم به بچه های هلال احمر بگویم. یک لحظه احساس کردم شاید توهم است. دیدم بچه دار دست تکان می دهد، با خودم گفتم بچه احتمال داده پیدایش نکرده ام و می خواهد گمش نکنم. دوباره برگشتم. ۱۰ متری برگشتم بالای سرش و دور زدم. صدازدم یسنّا خانم من دیدمت، خیالت راحت، از این جاتکان نخور تا بگم بچه ها بیان سراغت. داد می زد من تکان نخوری...».

### ZENDEGI - SALAM

### ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

یک شنبه • ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۳  
 ۲۶ شوال ۱۴۴۵ • ۵ می ۲۰۲۴  
 شماره ۲۱۸۲۳

۲۷۰۲

### پیدایش کردم، پیدایش کردم

شاید لحظاتی که «کاهانی» خبر پیدا کردن یسنّا را پشت بی سیم اعلام می کند در شبکه های اجتماعی دیده باشید، مردمی که با هیجان به محلی که او اعلام می کند می دوند و... این لحظات را از زبان خود او بشنوید: «رفتم و به بچه های هلال احمر گفتم پیدایش کردم، پیدایش کردم. بچه ها شوک زده شدند. گفتم من می روم بالای سرش، شما هم بیایید. حدود ۲۵۰ نفر آدم پیاده و با موتور و خودرو و... یک نفر با سگش دوید و زودتر از همه رسید بالای سرش. داشتند مسیر را اشتباه می رفتند. گفتم از این طرف و لوکیشن دادم تا بالاخره پیدایش کردند. برای این پرواز تا ۵۰۰ متر بالاتر رفتم، مثلاً روی قله ها. نیازی نبود آن قدر ارتفاع بگیرم. ولی نزدیک کوه تکان زیاد دار و هوا را بالا و پایین می کشد. مثل دریای مواج. برای همین مجبور بودم ارتفاع را شارژ کنم تا امنیت کار بالا برود. ولی ۸۰ درصد پروازم را روی ۳۰ متر پرواز کردم تا بتوانم یسنّا را پیدا کنم که موفق شدم».

### لحظات احساسی بعد از پیدا شدن یسنّا

از اومی خواهم از اتفاقات بعد پیدا شدن یسنّا بگوید: «من کلا بالا بودم، توی کلزا فرود نیامدم. اگر مجبور بودم فرود می آمدم، مثلاً اگر حیوانی حمله می کرده به بچه فرود می آمدم. ولی موتورم و پروانه ام در گیر می شد و کایتم ضرب می خورد. ولی چون دیدم نیازی نیست فرود نیامدم. من از بالا می دیدم که رفقتد بیمارستان تا بچه چک شود. خیالم راحت بود که او کی شد. دیدم که جمعیت به سمت روستا می رفتند. فوری فرود آمدم تا جمعیت تر سیده بودند بتوانم فرود بیایم. فقط پدرش بغل دست خانم بود و توی بی سیم که گفته بودم، متوجه شده بود. جمعیت که بالا آمدند، پدرش همان جا من را پیدا کرد و محکم بغل کرد. فکر کردم گردنم شکست! خیلی خوشحال بود. همان طور که گریه می کرد گفت زندگی ام را به من بخشیدی. پرسیدم یسنّا چی شد؟ گفتند برده اند بیمارستان و خیالم راحت شد. لوازمم را جمع کردم. مردم هم لطف داشتند و خوشحال بودند. یک ساعتی روی شانه های مردم بودم و پایین نگذاشتند. فکری نمی بیشتر از ۳۰۰ نفر جمعیت بود. همه پیرو جوان و مردوزن تشکری می کردند. من هم توی عمرم این قدر خوشحال نبودم».



### حضور همسرم کمک بزرگی بود

از «کاهانی» می خواهم درباره نقش همسرش که در این جست و جو کنارش بوده بگوید: «خانم من تنها خلبان خانم هنگ گلایدر ایران است که همراهم آمده بود. سر تایم تیک آف می کردم و محل کلیر (تمیز) و لوکیشنم را از می پرسید و خیلی کمکم بود چون هم پروازی بود و کمک فنی خوبی برایم بود. شب وقتی داشتمم برمی گشتمم توی جاده یک ۲۰۶ پیچید جلویمان. دیدیم پدر و دایی یسنّا بودند. گفتند کجای می روید و باید بیایید خانه. گفتیم باید برگردیم به یک مراسم ختم برسیم. اما با خانم تا بیمارستان رفتیم و یسنّا و مادرش را دیدیم. یسنّا در بیمارستان گریه می کرد و کلافه بود. چند روزی بود که چیزی نخورده بود. خانم که رفته بود می گفت انگار به بچه شوک وارد شده بود و تب و لرز کرده بود. شب هادر سرا بوده و شوک به بچه وارد شده بود».

### کاش همیشه هوای همدیگر را

### داشته باشیم

از «کاهانی» می خواهم در س هایی از این تجربه را بگوید که پاسخ می دهد: «بعداز این اتفاق کل تر کم ن صحرا آمده بودند کمک. اگر هوای همدیگر را داشته باشیم می توانیم روزگار بهتری را بگذرانیم. ضمن این که وقتی که این اتفاق افتاد من سه روز ونیم بعد فهمیدم. در صورتی که همین را اگر روز اول می فهمیدم، مثلاً فردایش صبح زود می رفتم شاید این بچه را زودتر پیدا می کردم. ۲ ساعت بالا بودم و ۴۵ دقیقه هم پایین، کلا زمان مفید کار من بود. البته که رفت و آمد و پخش کردن و جمع کردن زمان بیشتری می برد. این زمان را می توانستم صبح روز دوم این کار را انجام بدهم. اما همه ارگان ها ۲۴ ساعته آن جا بودند. افراد بومی از مشهد و تهران آمده بودند. سگ زنده یاب و پیها دار آورده بودند و... همه تلاش کرده بودند و زحمات زیادی کشیده بودند. شاید صد برابر من هر نفر زحمت کشیده بودند. خواست خدا بود که امضای کار به نام من شود و من بچه را پیدا کنم چون دیداز بالا خیلی راحت تر است. من کل ۱۰ هکتار کلزا را با دقت بالا و چک کلی از ارتفاع ۸۰ متری و بعد ۲۰ متری، می توانم در نیم ساعت بگردم در حالی که برای بقیه زمان بر و دشوار بوده است».